

خالق

بسازم یکی ذره بینی درست
که بینم سرانجام و بینم نخست
کنم من نگاهی به دستان خویش
که شاید ببینم زفردا و پیش
بدیدم یکی یاخته در ضمیر
نمادش جوان و به ظاهر چو پیر
همی کوچک و هسته ای در میان
بهم در شدند تا من آیم بجان
همه هسته اش پیر و نالان زدل
بدل پُر شده آب چرکین و گل
بدورش بدیدم غشائی نحیف
بکردم نگاهی بر آن مبتلا
که تا راز خلقت شود برملا
چو گشتم دقیق و شدم هوشیار
میان تنش من بدیدم سرشت
که نام سرشت بود اتم در کتاب
همه ذره ها پُر زامید و نور
بدیدم در آن کوه و یک ذره ای
بدیدم در آن گلبن و سرو ناز
همه شاپرک در دمن سرفراز
بدیدم در آن خرمن عاشقان
بدیدم جوانی در آن تندرست
ز شیشه بساخت ذره بینی درست
نگاهی بکرد بر تن و دست خویش
که شاید بداند زفردا و پیش
بکرد صحبت از خالق و خلق و دین
زمهتاب و زهره زتیر و زمین
که خالق ز خلقت بشد بار دار
همان گه که آمد در این روزگار

توئی خالقِ خلقتِ اندرون
همه شاهِ گیتیِ خدایِ درون
که منزل نمودی به یک ذره ای
که خواندی زمینش شدی برده ای
زمینت بگردد بدورِ سرشت
سرشتت شود مبدأ سرنوشت
منم خلقتِ خالقِ در نهان
که بیند مرا در سرابِ زمان
بباید هم او خلقتِ خالقِ
نشسته بباغی به دل سارقی
که مخلوقِ دل خلقتِ بی ریاست
به هالو جهانِ ذره با کیاست

پسرم تولدت مبارک
ژانویه دوهزار